

است ولی چون مناسب بامقام و فواید مطالب ما است بدرجش در این رساله مبادرت می‌نمائیم . اصل مقاله بلفظ انگلیسی طبع و نشر شده و بعد بلسنه مختلفه فرانسوی و ترکی و عربی ترجمه گردیدنگارنده نیز بنوبت خود آنرا از عربی بفارسی ترجمه نموده تا برادران فارسی زبان نیز استفاده نمایند اینک ترجمه :

یکنفر از علمای اروپا از ملت اسلام سئوالی کرده و آنرا در بعضی از جراید منتشر ساخته (سئوال این است) دلیل براینکه شریعت محمدیه صلعم سایر شرایع را نسخ نموده چیست؟ چرا شریعت اسلام ابدی است ؟ بکدام سبب ارجح و افضل از سایر شرایع است و دلیل عقلی بر آن چیست ؟

جناب فاضل محمد عبد الله بن قسطنطین که یکی از علماء اسلام در لیور پول است در جواب این سئوالها چنین میفرماید : هرگاه در شب تار در حالتیکه هوا صاف و از ابرهای متراکمه خالی باشد و ما در این فضای غیرمتناهی نظر اندازیم و بادقیقه بین معرفت در فکر و ملاحظه باشیم آیا چه خواهیم دید ؟

ما بنظر اولیه در این میدان فضاء که موقعیت برای چشم انداز ما تشکیل داده هزارها ستارگان می بینیم که هر یک از آنها در ایفاء وظائف مقرر خود اشتغال دارند . و در اطراف هر یک از آن ستارگان سیارات بسیاری مانند همان سیارات مادوران دارند چون عمر شب بسرآید مشاهده می‌کنیم که آفتاب عالمتاب از مشرق طلوع کرده اشعه و انوار ساطعه خود را بر این دنیای ما منبسط نموده یکان یکان از بدایع و صنایع مخلوقات را یکی بعد از دیگری بر ما

عرضه کرده از مقابل انظار ما میگذراند و اگر عنان کمیت نظر را به سمت همین کره ایکه (زمین) در آن ساکن هستیم که نسبتش بسایر کرات عالم مانند ذره در هوا یا قطره در دریا است منعطف سازیم . می بینیم که هزارها موجودات مانند درختها ، میوه ها ، دریا ها ، نهرها ، کوهها ، زمینها ، صحراها ، معدنها ، مرغان ، حیوانات وحشی ، حشرات ، گیاه ها ، جمادات ، کوههای آتش فشان ، و ... خود را بما می نمایانند . درحالتیکه اجناس و اشکال آنها یکدیگر شباهت ندارد . در خواص و احکام متغایر بوده در رفع و ضرر تباین دارند حتی آنکه عقول بشر با آنها وسعت و ترقیات مدهشانه در پیشگاه ادراک و فهم حقایق آنها ناف عجز بر زمین سائیده قامت رسای ادراک خود را برای لباس درك کنه آن اشیاء کوتاه می بینند . در اثناء آنکه نظر انداختن باین فضای صاف و هوا ساکن ما را در فکرواندیشه نگاه داشته بناگاه مشاهده میکنیم بادهای سخت شروع بوزیدن نموده . ابرها را بالای سرما در این فضاء معلق کرده باران است که بر ما می بارد ، و باندازه شدت می بارد که نزدیک میشود در اطراف مرکز خود دریا های مصنوعی منظور نماییم . وقتیکه در اسباب و علل این حوادث غور رسی می کنیم و از روی قاعده و اصول فیه بآن اسباب هدایت شده علل آنها از روی همان قواعد باین طور ادراک میکنیم ما می فهمیم زمانیکه حرارت آفتاب بزمین رسیده و آنها متدرجاً گرم کرده بخار از آن شروع بتصاعد می نماید این ابخره متدرجاً متکاثف گشته تا آنکه در این فضاء بصورت ابر مبدل میگردد سپس بعضی از قطعات آن ابر محلو و مشحون از

(الکتریک) مثبت و بعضی منفی گشته و چون با یکدیگر احتکاک و اصطکاک می نمایند از شدت و تأثیر آن احتکاک صدای رعد در هوا تولید میگردد نتیجه این ترکیب و تحولات جویه همانا وجود باران است که از برکت آن صفحه کمره ما را زینت بخش کرده وسیله تعیش و حیات انسانها، گیاهها، حیوانات و سایر مزروعات و بالاخره تمامی سکنه آن میشود، اگر بخواهیم این حوادث جویه و عجائب آنرا بنحو تفصیل و بیان کافی وافی شرح دهیم باید خود را برای تألیف مجلات بسیار حاضر ساخته از مقصد دور شویم و بالجمله بهمین مختصر اقتصار نموده بمقصود اصلی می پردازیم، حالا باید خوب فکر کنیم زمانیکه این حوادث و انقلابات مذکوره را می بینیم در چه اندیشه و فکر خواهیم بود؟ آیا حالت فکریه ما بعد از مشاهده آنها با حالت قبل از مشاهده یکی خواهد بود یا آنکه افکار و اندیشه های دیگر برای ما دست خواهد داد. اول فکریکه میدان دماغ ما را جولانگاه خود قرار میدهد این است که میخواهیم مبدع این بدائع و خالق این مصنوعات را که آنها را از کتب علم بعالم وجود آورده. و همه آنها را خاضع و خاشع یک قانون طبیعی و یک ناموسیکه ابداً خلل پذیر نیست نموده. و هر یک از این اشیاء را بخصوصی محدود داشته و آن ناموس را در آن اشیاء مذکوره حفظ نموده و همچنین تأثیرات آنرا لازال مشغول حفاظت و حرارت است بشناسیم بعد از عروض این فکر قدری متاثر شده ظاهراً و باطناً خود را معترف می بینیم یا اینکه این مصنوعات کونیه چه پی بحقائق آنها برده یا نبرده باشیم نیست مگر اثری از آثار ذات یگانه ایکه

عقول از ادراك كنهش اظهار عجز می نماید . و لازماً گوشهای
 اقرار و اعتقاد ما از صداهای مادی و معنوی پر شده بمانمیشوند .
 باینکه ما انسانها در پیشگاه این موجودات و مکونات از آثار سلطنت
 يك قدرت موشکافی بوده . و هر کدام از ما ها يك دليل ساطع و
 برهان لامعی برای اثبات وجود خالق حقیقی یکتائی هستیم که هر
 گاه مصلحتش اقتضاء کند بخلعت وجود مخلص نمازد . بعد از
 آنکه نور معرفت صانع ازلی و فاعل حقیقی این موجودات بر صفحه
 قلب ما تابش نمود . يك مرتبه آتش معرفت از قله برکان دماغ
 ما زبانه کشیده و مارا بسوی معرفت این کره ایکه در آن ساکن
 هستیم میکشاند و در کیفیت تکوینش مارا در دریای عمیق فکر
 شناور میسازد . در این حال مجبوراً بقواعد فیه رجوع کرده .
 بعد از مراجعه مشاهده میکنیم که موجد حقیقی و خالق ازلی این کره
 ما را از بخار خلق نموده و آن بخار را بصورت يك مائع آتشی
 مبدل ساخته و بعد از مرور اعصار و ادوار غیر معلومه حرارت آن
 منتشر گشته و بواسطه انتشار متدرجاً آن حرارت روی بتناقص
 گذاشته . در این حال این کره ما که زمینش بینامیم شروع بسرد
 شدن نمود و هر مقداریکه برودت بر او غلبه میکرد ماده این
 کره متکاثف میشد و هر اندازه ایکه کثافت بر او عارض میگشت .
 پرده ای پوست مانند بر آن ظاهر میگردد تا آنکه بهرور ایام
 حالت صلابت را کسب کرده و بعد از تصلب اولاً گیاه از او روئیده
 شد سپس سایر مخلوقات یکی بعد از دیگری در او پدید آمد
 و بواسطه گرور و مرور ایام مخلوقات نباتی و حیوانی متبدل گردید

و بسبب تناقص حرارت زمین که بعلمت تزیاید صلابت و سختی حاصل میگشت قوه انبات در آن متغیر گشته ماده حیات و زندگانی دیگرگون میشد . و بواسطه همین تغیر و تبدیل اصول خلقت و قوانین طبیعی از حالی بحالی انتقال مینمود . این ترتیبات معروف امروز از برکت علم مسلم گردیده ، بالجمله آنکه مخلوقات اوایل خلقت ممکن نبوده در عصر ما بتوانند بیکره خود را از تلاش محفوظ دارند مانند اینکه مخلوقات این دوره نمیتوانستند در قرون اولیه خلقت زمین زیست و تعیش نمایند حیوانات آبی در زمین و زمینی در آب نمیتوانند زنده باشند ، حاصل آنکه طبائع مخلوقات بسبب تبدل وقت و زمان و حال و مکان همیشه رو بتغیر و تبدل بودند هر دو قسم موجودات نامی و جماد در تکوین و نمو و تکامل و بقاء و فناء تابع يك قانون هستند . و بدیهی است که تکامل آنها در خلقت آنی الحصول نیست بلکه تدریجی است زوال و فنائیکه بر آنها عارض میشود بواسطه رسیدنشان بسرحد کمال . نیز محقق و بی شبهه است « کل شیء بلغ حده انتهى » فواره چو ف بلند شود سرنگون شود . این زوال و فناء را در لسان شارعین آسمانی قیامت گویند و در اصطلاح علماء حکمت انقراضش نامند ولی بعد از تلاش صورت ترکیب دیگر را کسب خواهد نمود زیرا هیچ ذره ای از اجزاء آنها بعد از تلاش در این فضاء معدوم نخواهد شد ، بلکه شکل دیگری قبول کرده داراى حقیقت و ماهیت تازه ای میگردد و این نکته نیز نگفته نماند چنانچه احوالات طبیعی تدریجیه همچنین مانند تکوین و نمو و مرض و موت بر حیوان و نبات عارض میگردد .

بر اجرام سماویہ نیز طاری خواهد گردید ، این کمال ندریجی
علماء طبیعت و ارباب این فن قانون تکامل می نامند و در زبان
فرانسہ (اوولسیون) و در انگلیسی (اوولیشن) میگویند ، و چون
شخص سائل از افاضل و مدققین علماء فنون طبیعہ است بتوضیح
زیادہ بر آنچه ذکر شد محتاج نیستیم و بیان همین مقدار از مسائل
برائے آن بود کہ جواب از این سؤال اساساً بر آن توقف داشت
زیرا اثبات توقف بدون علم و اطلاع بر متوقف علیہ ممکن نیست
پس در اینصورت لازم آنکہ بر بحث و بیان خود مستدام باشیم . نوع
انسان بعد از همه آن موجودات مذکورہ قدم بعالم ظہور و شہود
گذاشت و هیچ محل شبہہ نیست کہ انسان از سایر موجودات از
خلقت افضل و در طبع از حج و مادہ و معنای از همه آنها بالا تر
است ، انسان اکمل و اتم موجوداتی است کہ بمقتضای قانون تکامل
درجات عالیہ کمال را طی نموده ، انسان بحسب ظاهر یک جرم
صغیر بیش نیست ولی در حقیقت یک عالم کبیر و مجموعہ غرائب خلقت
باریتعالی است . وجود وی جامع اضداد و حاوی متضایات است .
مرکز سجایای قدسہ و خصال بہیمیہ مصدر خیرات و شرور ،
منبع انس و وحشت است . اگر چه بالطبع مدنی خلق شدہ ، لکن
بمقتضای حیوانیت در مقابل قانون طبیعی خضوع می نماید ، اگر انسان
را بخیرات دلالت نکنند و از شرور باز ندارند نمیتواند خود را
از تنگنای ذلت و وحشیت باوج عزت و سعادت رساند ، انسان در ابتداء
خاقت مانند حیوانات و بہائم در عالم توحش زندگانی می کرد صبح
را شام میکرد در حالتی کہ در بیابانها برهنہ و عریان سیر مینمود .

چنین تصورات نماید پس در چه اندیشه و خیال بود و در چه فکر صرف تخیلات مینمود. هیچ فکری نداشت جز آنکه بعضی از حیوانات ضعیف را که به بیند صید کرده طعمه خود سازد تا از الم گرسنگی خود را خلاص کند و هیچ مهمی نداشت بجز از اینکه از حیوانات درنده فرار نماید و بکوه یا مغاره‌ای پناه آورد. تفکرات و تصورات وی منحصر باینها بود. بلی اگر گاهی شهوت بروی غلبه میکرد در کمینگاهی می نشست که اگر با مقصود تصادف کند کام دل برآورد از تعدی و کشتن کسی باک نداشت اگر چه برادرش باشد برای جزئی مطلب خون بیگناهانرا میریخت و سایر امور و مقاصدش نیز بدین منوال میگذاشت. حال که شمه از کیفیت تعیش وزندگانی انسانرا در دوره اول خلقت دانستی خواهی فهمید که عالم انسانی برای نظم و آسایش محتاج بقانونی غیرقانون طبیعی است تا از برکت آن قانون بر راه راست و طریق مستقیم هدایت شود و امور معاشیه اش بطرز نیکو بگذرد و بهترین احوال ترقیات مادی و معنوی نائل آید. آن قانون باید حیات انسانرا از عوارض مخله محافظت کرده فضل و امتیاز ویرا بر سایر حیوانات بیان نماید. زیرا حیوانیت او موجب میلش بمتابعت خواهشهای نفسیه گشته. و برای رسیدن بمقاصد خسیسه حیوانیه از اعمال هیچ گونه حيله و تعدی و ظلم و تفاق انگیزی و دروغ گوئی دریغ نمیکند اگر انسانرا بحال خود گذارند میل ندارد بسمت خیرات و سعادات روی آورده و از برکت هدایت آن قانون ترقی نموده سجایای حمیده اش بر حضال بهیمیه غلبه نماید و باعلی درجه تمدن صعود کند.

کسانی که اندک التفات کرده و قدم از جاده انصاف بیرون نه نهند .
از بیان این مطلب بخوبی معلوم می کنند که این ترقیات مشهوده
از انسان از اکتشافات و اختراعات و سایر اموری که بدستیاره انسانها
برای آسایش موجود شده که عقول در آن حیران میماند و بدین
سبب و جهت از حیوانات امتیاز حاصل کرده اند برای انسان ممکن
نشد مگر از برکت قانونیکه مافوق قانون طبیعی است و آن قانون
انسانرا باین مراتب کمالیه هدایت نمود . این قانونرا حکماء قانون
مدنیه نامیده و مشرعین دیانتش میخوانند . برای تأسیس قانون مدنی
یا شریعت و دیانت خداوند عالم جل و علا رجال مخصوص از بین انسانها
انتخاب فرمود که باجدیت و عزم و ثبات باشند و سایر انسانها از
حیث احساسات وجدانیه و متابعت حق و التزام بحقایق برتری داشته
باشند ، مثل آنکه بر اهل زمان خود از جهات عقل وجودت فکر
و نیکوئی تصورات و معلومات برترند داشتند . این مردمان بزرگ
باندازه احساسات صادقانه و افکار صائبانه خود که مناسب استعداد و
اقتدار افهام اهل آنزمان بود در ترقی بشر کوشش مینمودند بعبارت
دیگر آنکه باندازه وحی والهامیکه از قبل ماوراء الطبیعه جل و علا
بانها میشد که مناسب زمان و مکان و مقتضای حال و موافق مصلحت
فعلی نوع بشر بود مشغول ارشاد مردم می گردیدند تا آنکه متدرجا
انسان آنچه را از آن منجلاب توحش و تبربر رهائی بخشوده باین
پایه از ترقی و تعالی و این حالت نیکو از اخلاق فاضله و خصال
حمیده که امروز می ینیم رسانیدند . هر یک از این مردمان بزرگ
را در اصطلاح حکماء مؤسس مدنیّت و در لسان شرع پیغمبر می

نامند و مقصود از این دو کلام همیشه یکی بوده و هست پس بناء علی هذا واضح گردید که فن و شرع همیشه توأم بوده از یکدیگر جدا نبودند و شریعت باقانون مغایرت نداشته مثلاً ملاحظه فرمائید اولین پیغمبر یا باصطلاح دیگران اول مؤسس مدنیت که برای هدایت مردم مبعوث آمد آنها را از عریانی و منکشف العورة بودن و همچنین از خوردن هرچیز مانند حیوانات منع و زجر فرمود و چندان کوشش کرد تا آنها را بهتر گسترگردد چرا که درختان بود عادت داد و همینطور در خوراک ولو اقتصار بپیمان برکت درخت بود آشنا نمود . زیرا شکی نیست در اینکه جمعیت بشر در آن زمان از تمام لوازم و ضروریات مدنیه محروم بود اسباب و تهیه ملزومات آسایش مانند کارخانهجات وجود نداشت تا آن پیغمبر آنها را امر پوشیدن ماعوت یا کتان و سایر منسوجات نماید . چرا که برای آنکه بواسطه آن همجیت صناعت و تجارت را نبی دانستند بعد از آنکه متدرجاً بمروور زمان دائره افکار روی بوسعت گذاشت و در نفوس و مزاج مردم قابلیت تعلیم و استعداد دانستن منافع و امور زندگانی بطرز نیکو پدیدار شد دومین پیغمبریکه قدم بعرضه بعثت گذارد عالم انسانیت را مسنون احسان و تعلیمات خود ساخت دائره قانون پیغمبر اول را بمناسبت وسعت افکار بشر و تنبهاط طبیعیه آنها توسیع نمود چیزهای چندیرا بآنها تعلیم فرمود که طبقه اول انسانها از ادراکش عاجز بودند بدین جهت نطق افکار آنها وسیع تر از انسانهای مقدم بر خود شد و مردمان این دوره یعنی پیغمبر دومین بیشتر بحسن مدنیت و قبح توحش التقات کرده بمردمان دوره اول که متوحش تر بودند خنده واستهزاء

میکردند . بعثت آنکه تبه افکاریکه بواسطه ترقیات زمانیه و تکمیلات
محلّیه برای آنها دست داده بود سبب گردید که احکام پیغمبردومی
را مردم بهتر تلقی بقبول میکردند . این مرور زمان و آن اتساع افکار
مساعد بزرگی برای آن پیغمبردومی در قبول کردن احکامش شد
بعد از آن بازمدت زمانی گذشت و جمعه افکار و تصورات انسانها پیش
از پیش روی بترقی نهاد . سوم پیغمبریکه مبعوث گردید وسعت میدان
تعلیم و ارشاد را زیاده از سابق ملاحظه نمود بدین جهت بتبلیغات و
تعلیمات احکام بیشتر از پیغمبران سابق موفقیت حاصل کرد مع ذلالت
هیچ زمانی از ازمه نبوات یا خود عهد پیغمبران از اشخاصیکه قابلیت
و استعداد قبول تلقی احکام را از طرف پیغمبران نداشتند خالی نبود
این جماعت بواسطه تمرد و عنادیکه با آن پیغمبر می ورزیدند بذلت
و پستی و وحشیت قناعت کرده از ترقیات مادی و معنوی بی نصیب
ماندند . از این طایفه در کتب تواریخ و صحف آسمانی بکفار تعبیر
میشود و بعد از آنکه پیغمبر چهارمین بقدم خود عالم انسانیت را
زینت بخشید درحالتیکه قرنها از اجتماع انسان گذشته بود آن پیغمبر
حیوانات را تقسیم نمود قسمتی از آنها را برای سوارے معین کرد
و حصه را برای غذای انسان مخصوص نمود و قسم موزی از آنها
امر بقتل داد و قسمت دیگری که برای غذای انسان صلاحیت نداشت
و یا آنکه مضرت داشت از خوردن گوشت آنها نهی فرمود . خلاصه
بنحین منوال و ترتیب انبیاء گرام یکی بعد از دیگری مبعوث شده
و هر کدام آنها نسبت بتوسیع دائره افکار انسانهای عهد خود حدی
و قانونی برای مردم معین نمودند تا آنکه متدرجاً عالم بشریت را

از آن توحش و همجیت خلاص کرده باین درجه از ترقی و تعالی رسانیدند؛ حتی آنکه حضرت موسی؛ زمانیکه ساخت دنیا را بنور جمال خود منور ساخت دائره تمدنرا نسبت بانبیاء سابق بیشتر توسعه داد. از برکت تبلیغ آن جناب افراد جمعیت بشر زیاد شد و تمدن بیشتر از سابق در میان مردم منتشر گشت و همچنین مدنیت و انتظامی ۵ در زمان حضرت عیسی از تجارت و صناعت ترقی نمود خیلی شایان تمجید و جالب انظار است چه آنکه شریعت آنجناب يك برتری خاصی بر شرائع سابقه داشت و هر يك از این ترقیاتیكه از شریعت بنی لاحق برای انسانها دست می داد و بهتر از ترقیات بنی سابق بود موجب آن نمیگردد که احکام سابقین یکسره از میان برخیزد و یا آنکه مقام منبع پیغمبران سابق را زیان رساند .

زیرا چنانچه سابقاً گفتیم هر يك از آن پیغمبران بمقدار قوه عقل و تصور و درجه فهم مردمان عصر خود تبایغ احکام میفرمودند و همین افعالی را که پیغمبر سابق بدان امر نمود و یا آنکه از ارتکابش نهی فرمود نباید حمل بر اباحه آنفعل یا نهی و تحریم آن نمود. پس بکدام معنی باید حمل کرد باید حمل بر این معنی کرد که آن نبی سابق مشغول به تبلیغ احکامی بود که تبلیغش اهم از بیان حکم آند دیگری بود و یا مصلحتش برای آسایش بشر بیشتر و یا آنکه دفع ضررش اهم و اولی بود . در این صورت بواسطه اشتغال باهم آن حکم دیگر موقع مهم را حایز گردیده ، وبالطبیعه اهم بر مهم مقدم و زمان تبلیغ مهم متأخر می گردد ، مثلاً اگر فرض کنیم که حکم حرمت شرب خمر در زمان فلان پیغمبر نبود ، و یا آنکه حکم حرمت نکاح محارم در عهد

فلان نبی بیان نشده بود این عدم بیان حکم را نباید عمل براباره نمائیم . بلکه باین معنی حمل میکنیم که مردمان آن عصر قوه تعقل و تصورشان در آنوقت بآن پایه نرسیده بود که متوجه باین گونه امور گردند و آنها را یکی از حوائج ضروریه زندگانی خود دانند بناء علی هذا بیان آن حکم بی فائده و لغو بود بلکه میتوان گفت با فرض عدم تبه مردم بامور مذکوره بسامیشد که بیان تحریمش اسباب فتنه و فساد و موجب نزاع و کثرت قتال باشد چه آنکه آن زمان بسبب عدم قوه عقل آنها نسبت به تبه بآن گونه امور متوحش بودند پس بدین جهت بر آنها حرام نمود و از ارتکابش منع فرمود . البته از این بیان مذکور کسی توهم نخواهد نمود که مآتمام انبیاء را در فضل و مرتبت مساوی میدانیم زیرا افضلیت بعضی از آنها بر بعضی دیگر و تفاوت آنها در رتبه و درجه قابل انکار نیست . برای آنکه تجدد زمان يك سبب بزرگی بجهت توسعه قوای مدرکه و نمو آن است از این جا معلوم میشود که نبی متأخر از پیغمبر سابق اکمل است . شاید کسی بگوید که ما بعضی از مردمان سابق را با عقل و ادراک تر از مردمان لاحق می بینیم پس چه گونه میتوان حکم کرد که هر لاحقی از سابق اکمل است ، جواب این معنی صحیح است ولی در حکمی که مقصود ماهیت ضرر نمیرساند زیرا مراد حکم ما عموم و اغلیت است نه افراد مثل آنکه توحش جمعی از انسانها اسباب عدم وجود تمدن در دنیا نخواهد بود ، واضح تر آنکه کلام مادر ترقی انسانها من حیث المجموع است نه من حیث الافراد ما ابدأ انکار نمی کنیم که ممکن است از انسانها در عصر ما موجود باشند که از اعصار متقدمه

و توحش تر باشند . بالجمله چون پیمبر ما فضای عالم را بوجوده مقدس
 خود منور ساخت و شورش و اضطراب عظیمی در سبب بزرگی برآید
 و قبی نوع انسان را سیر نمودن درجات عالیة تمدن گردید و آنچه بهتر
 و باطنی از آن فرض شد و مورد از حوائج ضروریه بدان محتاج
 باشد . کوشش فریاد بر شریعتش بگردد بر همه مشروع برای
 عبادت آورد و مرده را در اندک زمانی بگمان سوست بگردد
 و حرکت کبریا را مانند خارق العاده نقل نماز و عبادت و توحش
 نمودند . فرمودند که بر مردم غیر ضرر نمودن باحوال مردها و زمان قبل
 از بعثت است که آنچه اندازد در روزگت و سلامت امر از زندگانی می
 گردند و تمام نرسد در آن آنها بدانست که در عصر حضور
 آنجناب توجه بقدر درجات ترقی و تعالی را طی کردند و ملاحظه
 نسبت بین این دو حالت است . و قضا از مقایسه این دو حالت
 انسان متعجب مانند بیشتر از زمین تا آسمان فرق ملاحظه می کنند این
 پیغمبر در این قبیل از زمین خدا را سر دم شناساند و از عبادت مخاطرات
 و منجوبات مانند بنها - آفتاب - ستارگان - و آتش و سایر معبودات
 بتلاک آنها را بزدانست و بر راه فوز و نجاتشان دلالت فرمود و طریق
 هدایتش مردمان را مختلف بود بعضی را بلطف و نرمی . دهنه ایرا
 بجزایر و اگر از جمعی را بفانست و خستوات . برخی را بنهادید جماعتی
 را بیعت و مجاز به بارد ایرا بتغیب . گروهی را بتخویف و ترسید
 و بالاخره بموجب مقتضیات احوال جماعات و مصالح آنها در سبیل
 هدایت یکی از آن وسائل مذکوره . منسبت می گردید . بعد از
 گذشتن آنجناب در اندک زمانی انوار ساطعه مدنیت شریعتش روی

زمین را از مشرق تا مغرب احاطه نمود (۱) تا آنکه ترقی متابعین آن شریعت در این قلیل از زمان باندوجه و مرتبه عالی عقول مردمان بزرگ را در وادی حیرت و وحشت انداخت. این ترقی و تعالی مخیر العقولانه را سببی نبود مگر آنکه اوامر و نواهی آن شریعت موافق عقل و مطابق مقتضای حکمت بود. اینک قرآن که کتاب نهایمات آسمانی آن پیغمبر است موجود است هر کس که دیده عبرت را در آن کتاب جولان دهد و با نظر دقت در بدائع اسلوب و اعجازش تأمل کند می بیند باوجودیکه ۱۳۲۰ سال متجاوز بر او گذشته گویا امروز نازل شده زیرا یکی از مزایای قرآن این است که با کمال سهولتش در نهایت بلاغت ادراک معانی دقیقه از آن مخصوص به علماء است و با کمال اختصار وافی بمقصود و مرام است. یکی از مزایای قرآن این است همچنانکه الفاظ و عباراتش مطابق الفاظ و عبارات ولهجه مردمان زمان ظهور و نزولش بوده همچنین می بینیم که بالفاظ و عبارات ولهجه هر زمان مطابق و موافق است. بهر اندازه فن فصاحت و بلاغت بیشتر ترقی نماید فصاحت و بلاغت قرآن بیشتر تقدیر خواهد شد. بالجملة فصاحت و بلاغت این کتاب فصحاء و بلغاء اولین و آخرین را به جز آورده و در وادی حیرت

(۱) مسلمانان بعد از وفات حضرت رسالت صلعم در مدت ۱۲

سال ۳۶ هزار شهر و قلعه را فتح کرده چهار هزار کنیسه را خراب نمودند غیر از بتخانها و غیر از شهر هائیکه خراب کردند، فتوحاتی که در مدت هشتاد سال نصیب مسلمانان گردید رومانیها در مدت ۸۰۰ سال نتوانستند این مقدار فتوحات نمایند (صناحة الطرب فی احوال العرب)

سرگردان کرده است، و هر گاه عنان فکر و نظر را با احکام مندرج‌هات
مستعطف سازیم و بادور بین عاقبت اندیشی و تدبیر در اسرار و حکم
جليله‌اش نظر افکنیم می‌بینیم که احکام قرآن جمیع مایحتاج بشر را
در تمیض و زندگی و کمال نفس و تهذیب اخلاق حاوی است. وقتی
که رجوع بقرآن می‌کنیم می‌یابیم که ما را امر میکند بتخلق باخلاق
خسته و سجایای عالی مانند عدل و فروشی و نیکوئی در معاشرت و
حسن خلق و ترک امور لغو و بیفایده و شکران نعمت و امر بمعروف
و نهی از منکر و اصلاح فیما بین مردمان و احسان بوالدین و رغبت در
تحصیل معارف و سعی در کسب معیشت و غیرت و عبادت مریض و قبول
پند و نصیحت و اعتراف بنادانی و احترام اهل علم و پیروی از حق
و تأمل در امور و نوازش یتیمان و اعانت فقراء و حب امور خیریه
و شجاعت و عفو و احسان و اعتناء بپاکیزگی و طهارت و اطاعت بزرگان
دین و ایثار بر نفس و حلم و صبر و وفاء و سخا و پاس حقوق داشتن
و ثبات در کارها و قناعت و حفظ امانت و تحصیل علم و استقامت و عفت
و راستی و مروت و خلوص نیت و علو همت و اعتراف بقصور و اذعان
بحق و انصاف و رافت و صیانت عرض و دلالت کردن بخیر و حکم
نمودن بحق و تجنب از هزل و استهزاء و تهذیب نفس و صلۀ رحم
و حفظ دوستی و وفاء بعهده و اداء دین و مشورت با یکدیگر و التزام
بحقیقت و احترام بزرگان و نوازش نمودن زیردستان و سایر امور
مستحسنه و همچنین مشاهده میکنیم که نهی میکند از کارهایی که
بتعارض عدیده قبح و خسران آن معلوم شده از افعال و اخلاق درزیه
مانند زنا، لواط، شرب خمر، رباه رفتن، ظلم، غدر، تکبر

حسد ، دشمنی ، حرص ، دروغ گوئی ، غیبت ، سخن چینی ، رشوه گرفتن ، بدگمانی ، قتل نفس ، فساد ، عاق والدین ، پرگوئی میل بافعال ناشایسته ، ریاء ، جبن ، اعانه ظالم و کافر ، خدعه ، دو روئی ، خنده زیاد ، استهزاء کردن ، فاش کردن اسرار مردمان ، کشف عیوب ، کفران نعمت ، ول گردی ، بخل ، اسراف ، افتراء ، تزویر ، خیانت ، انکار کردن قرض ، خوردن مال مردم ، بخل از تعلیم علم ، غرور ، تعدی ، غصب حقوق ، کتمان شهادت ، شهادت دروغ ، تجسس کردن از احوال مردم ، سوء ظن ، قمار باختن ، تقاضا کردن بريك ديگر ، کم فروشی ، انبارداری ، دشمنی ورزیدن با همدیگر ، دشنام دادن بیک ديگر ، شکستن عهد و پیمان ، خلف عهد و وعده و چقدر غیر از این امور مذکوره از احکام در قرآن یافت می شود که متعلق بامور سیاسیة مدنیة و تعمیر ممالک و تأدین احوال رعیت است .

یکی از احکام جلیله قرآن تقسیم موارث است که بطور تفصیل بیان شده تا حقوق حقداران ضایع نگردد . این احکام در غیر قرآن از کتب سماویة یافت نمی شود از این جا بر هر عاقل منصفی بخوبی ظاهر و معلوم می گردد که شریعت محمدیه بالاتر و بزرگ تر از آن است که عقول بشر بتواند با سرار و حکم و مصالحش احاطه کرده و یا از عهده شکران نسبت بر آید و این مطلب خود یکی از امتیازات قرآن است که حقوق تابعین و پروانشر احیاً و میتاً محافظت نموده چه سادر قرآن از غوامض حکم و دقائق معانی موجود است که تا کنون کسی بی دقائق آنها نبرده چرا؟ برای اینکه هنوز عقول بشر بسرحد کمال نرسیده ممکن است زمانی بیاید که دائره علوم و فنون و معارف پیش

از امروز وسیع گردد و افکار و تصورات انسان درجات کمال راضی نماید و بدین جهت آن حکم غامضه و معانی دقیقه اکتشاف شود چنانچه در عرض این مدت بواسطه توسعه معارف بعضی از آنها منکشف گردید مثلا حرکت زمین از برکت ترقی علوم در این نزدیکی مسلم همه علماء گردیده . ولی قرآن قبل از سیزده قرن از آن خبر داده و پرده از چهره نورانی آن حقیقت بالا برده هر گاه در قرآن مجید درست تأمل کنیم می بینیم که در مواضع مختلفه راجع با سایش بشر بطور کافی بحث می نماید در جهت راجع بحفظ الصحه و مراعات اسباب آن کلمات چندی ذکر می کند در فن طب بمنزله يك قانون کلی و دستور العمل عمومی است . احوال امم مانیه و قرون حالیه را بیان می فرماید . يك تاریخ عمومی مملو از حقایق را از جلو نظر ما میگذراند نظر بکن در قرآن بین چگونه قصص و احوال امم و اقوام گذشته را در اسلوبهای مختلفه بطرز بسیار دلچسب نیکو در نهایت درجه بلاغت متعرض می گردد و چگونه این بیانات معجز آیات در نفوس تأثیرات عجیبه می بسند . آیا هیچ کتاب اخلاقی و یا روایات ادبی که در السنه مختلفه عربی ، فارسی ، ترکی ، فرانسه ، و و و نوشته شده می تواند با قرآن همسری نماید ؟ بین چگونه با اعمال اختصار حقایق را در برابر نظر انسان مجسم می کند و صدای بلند فریاد میزند . که این طرز کلام از قوه و قدرت انسانها بیرون است . این کلام معجز نظام . از حکیم علی الاطلاق دانا است . قسم اعظم از مطالبیکه در قرآن بیان شده . در سایر کتب سماویه موجود نیست . و چنانچه سابقاً گفتیم موجب نقص

آن کتب یا انبیاء سابق نخواهد بود بلکه چنانچه دانستی عدم ذکرش ضروری بوده . زیرا نبی سابق مشغول بتبلیغ و اصلاح امور در آن عصر بود در آن صورت محلی برای مهم باقی نخواهد ماند بلکه اگر بیان میفرمود بسا بود که نمی فهمیدند سابقاً اشاره شده در همین قرآن که آخرین کتاب آسمانی است مطالب عالی و فنون بلند پایه موجود است که تاکنون پی بحقیقت آنها برده نشده و زمانی خواهد آمد که انسان پیش از این ترقیات را نائل شده پرده خفاء از جبهه آن حقایق یکسو افکند . بدیهی است که قانون تکامل فی حد نفسه محتاج بمثل این کتاب است (قرآن) چنانچه شریعت نبی اول بشریعت نبی دوم و آن بشریعت سوم و همچنین تا زمان موسی ع که شریعتش بشریعت عیسی ع تکمیل شده همینطور تمام آن شرایع بشریعت محمدیه تکمیل شده بسرحد کمال رسیده و هرگاه مقرر شد که بشریعت موسی اکمل از شریعت سابق است و كذلك شریعت عیسی ع از موسی ع دیگر ابداً جائی شبهه و تردید نیست در اینکه چنانچه انجیل بسبب تاخر نزولش از تورات مطالب تورات را حاوی است و بدین سبب بر تورات مزیت حاصل نموده همچنین قرآن بهمین سبب خاص ارجح و اکمل از تمام کتب سماویه است . اگر ما بخواهیم اعتقاد نمایم بارجحیت تورات از انجیل یا انجیل از قرآن باید اذعان کنیم که هر قدر عصور و ایام بر انسانها گذشته عقول بشر بسمت قهقری سیر میکرده است التزام باین قول علاوه بر آنکه باوجدانیات و حسیات ما کمال مناقضت دارد حقوق حقه انسانیت را تضییع کرده و در این اعتقاد بر او ظلم کرده باشیم و یک گناه بزرگی را در مقابل خدمات مرور زمان که به

انسانها نموده مرتکب گردیده ایم و بعلمت همان جهات مذکوره معلوم
و واضح میشود که شریعت متأخره ناسخ تمام شرائع سابقه است پس
از روی همین قاعده کلیه حکم خواهیم نمود که شریعت محمدیه
ناسخ تمام شرائع سابقه است چرا شریعت سابقه با آمدن شریعت لاحق
نسخ میشود؟ برای اینکه حوائج و ضروریات بشر چنانچه دانستی
بواسطه مرور زمان روی بتراید میگذارد پس ناچار محتاج میگردد
بشریعت دیگری که مناسب وقت بوده حوائج انسانرا بیان و تحدید
نماید. و چون مزایا و فضائل شریعت محمدیه را که سابقه ذکر کردیم
دانستی خواهی فهمید که حوائج بشر هر مقدار قدم بعرضه نگاهار
و ازدیاد گذارد باوجود شریعت محمدیه صلعم محتاج بشریعت دیگری
نخواهد شد. و اگر درست تأمل نمائی می بینی که دائره احتیاج
بشر پیش از آنچه امروز وسعت یافته افزون تر نخواهد گردید بناء
براین هر قدر عقول بشر ترقی نماید قدم از دائره احکام شریعت
محمدیه صلعم خارج نمیگذارد پس در این صورت پیرویه از این
شریعت بحکم عقل در هر زمانی از ازمته آینده بر هر انسانی ضروری
و متحتم خواهد بود و چون این مطالب واضح گردید بدانکه قرآن
مجید حاوی یک نظام ربانی محکمی است که حضرت احدیت جل
وعلا معص هدایت و راهنمایی بندگانش وضع و جعل فرموده پیروی
از آنرا در هر زمان و عمل کردن باحکامش را در هر جا و مکان
اسباب فوز و فلاح و موجب نجات و سعادت و صلاح دنیا و آخرت
قرار داده و مخالفت از او امرش سبب خسران و ذلت و هوان
خواهد بود. و از مجموع آنچه ذکر شد از عقل معقوله واضح و

آشکارا گردید که قرآن هیچوقت نخواهد نسخ شد و آورنده آن
خاتم همه پیغمبران است خداوند همه را بر راه راست هدایت فرماید
انتہی

غرض از ایراد مقاله مذکوره

مقصود ما از ایراد ترجمه آن مقاله مفصلا که مشتمل بر دسته
از مطالب متقدمه است این است که اصول معارف الهیه چنانچه قرآن
بیان فرموده از نظر و تفکر در حوادث کونیه و ظواهر طبیعیه
است نه کلمات فلاسفه که بغیر از غموض و تعقید و ایراد شبهات
متکثره که مانع از انعقاد ایمان در قلب است و لازمال انسانرا در وادی
ظلمات شبهات و تردید حیران و سرگردان مینماید نتیجه دیگرے
ندارد . جناب فاضل صاحب مقاله که تا همین سال تحریر این رساله در
قید حیات است این طرز استدلال را در اثبات صانع و توحید و
نبوت مطلقه و نبوت خاصه از برکت مطالعه قرآن یافته چنانچه در
سبب ایمان و اسلام معظم الیه خود مرقوم داشته که بواسطه کسالت
مزاج در یکی از منطقه های افریقای شمالی برای تفسیر آب و هوا
بامر اطباء مسافرت کرده بود در مدت اقامتش در آن محل شخص
مسلمانی در همسایگی او هر روز صبح بلحن فصیح و بلیغ قرآن را تلاوت
مینمود . فاضل مزبور چون حظ وافق و معرفت کافی بلسان عرب
داشت اسلوب جذاب قرآن او را منجذب باستماعش نمود ، از استماع
مواعظ حسنه اش نور ایمان در قلب ایشان تابیده مسلمان شد الحق
و الاصل در جواب سؤالهائے مذکوره بهترین جوابهای بی تکلف
را ایراد کرده و از عهده جواب خوب برآمده این بحر استدلال
و طرز بیان مخصوص بقرآن است ما از درج آن مقاله در این رساله

خواستیم قارئین محترم گوشزد نمائیم که طریق استدلال قرآن بدون تکلف بلکه دقت و تعمقش در صوریکه انسان بهره از علوم و فنون طبیعی داشته باشد بمراتب عدیده بهتر و بالاتر از افکار غیر نافعۀ متعارفه است دقت و تامل در اسرار حوادث کونیه و مظاهر و ظواهر طبیعی و تدبیر در آن که عنوان هدایت و تعالیمات قرآن است برای تایدن نور ایمان در قلب و آسایش روح و اطمینان خاطر بهترین سبب و وسیله بشهادت تجربه شناخته شده.

چرا تعلیمات قرآن برای هدایت بشر بهتر از استدلال فلاسفه است ؟

چراطریق هدایت قرآن بر طریق حکماء و متکلمین برتری دارد ؟ باوجودیکه ملاحظه می کنیم که اصول و اغلب مطالب آنها مأخوذ از مشکوة نبوت و خانواده عصمت است مانند خواجه طوسی و میر داماد کاشانی و حکیم سبزواری و صدر المتالین شیرازی و سایر متأخرین از آنها که خیلی مقید هستند که از اصول و تعلیمات اسلامی سرموئی منحرف نگردند . جواب این سؤال را سابقاً بطور کلی متعرض شده اکنون واضحتر بمرض قارئین محترم میرسانیم: قرآن و سایر تعلیمات اسلامی که از اهل بیت رسالت رسیده نوعاً مبتنی بر بیان نتایج صحیحه است که تفصیلات و ارشادات بیانیه آنها حواله بعقل و فکر و تدبیر می دهد و راه فکر و تدبیر را نیز حواله تفکر در حوادث کونیه و ظواهر طبیعی و احوال تاریخیه بشر مینماید که یکقسمت عمده آن تفکر در نظام و ناموس انتظام است که بهترین و محکمترین و بی غائله ترین از سایر ادله متعارفه است که بر همین عنوان تعلیمات قرآن تأسیس شده از رجوع بکتاب توحید

مفضل صدق مدعی واضح می گردد . در فن حکمت و کلام ادله
راجعه باثبات صانع و توحید و عام ازلی باندازه مورد مناقشه و مدقه
و نزاع و جدال واقع شده که وقتی انسان در آن دریای یکران
می افتد باین زودی نمیتواند خود را از انواع شبهات و احتمالات
واردۀ بر فکر نجات دهد زیرا کثرت اقوال و تراکم ادله نافی
و مثبتۀ بانسان فرصت نمیدهد که از تناقض و تهافت آن ادله فکر
و خاطر خود را راحت نموده عقیده و ایمان قلبی بحقیقت پیدانماید رجوع
بکتاب تهافت الفلاسفۀ حجت الاسلام غزالی و تهافت التهاافت علامه
ابوالولید بن رشد اندلسی نمایند تا فرق بین هدایت قرآن و آن تعلیمات واضح
گردد عمده مقصود ما از ایراد آن مقاله در این رساله این بود که صاحب مقاله مذکور
بدون مراجعه باده کتب معهوده از کلام و حکمت از ظواهر طبیعی
و حوادث کونیۀ اثبات صانع و توحید مینماید و از برکت محاکمات
تاریخی اثبات نبوت مطلقه میکند که در اثر آن اثبات نبوت خاصه و
نبوت و خاتمیت خاتم النبیین را بنحویکه گذشت در معرض تحقیق میگذارد
مانند قرآن که اثبات توحید و صانع را حواله بطبیعیات فرموده و نبوات
را از روی تاریخ بما می فهماند . ایراد آن مقاله برای نمونه از
تعلیمات قرآن بود که راجع بتوحید و اثبات صانع و نبوات چگونه
تعلیم می دهد، اینک نمونه دیگری از آیات قرآن که اثبات معادانسان
را نیز حواله بنظر و تفکر در ظواهر طبیعی و حوادث کونیۀ می
نماید ایراد می کنیم تا خوانندگان محترم تصدیق مدعی ما را نموده
و در آنچه ذکر کردیم دغدغه بخاطر راه ندهند . مقاله ذیل را قبل
از هیجده سال در مجله الاسلام منطبه در دارالخلافت طهران در تحت

عنوان (معاد انسان یا قیامت ابد آن) منتشر ساختیم حال بهمناسبت مقام
بجزئی تغییری و بحدف بعضی از مقدمات در این مقام برای اثبات
و شاهد مدعی درج میکنیم باز میگوئیم

معاد انسان یا قیامت ابد آن بتعلیم قرآن

« فانظروا الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها

ان ذالک یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدیر »

تأمل در این آیه شریفه و اینکه حضرت احدیت جل و علا امر
می فرماید انسانها را بنظر و تفکر در معاد نباتات بعد از زوال و فناء
آنها تا آنکه رفع استبعاد معاد انسان را بعد از موت نماید برای آن است
که قدرت عامه خود را بمردم آشکار سازد و اینکه این نباتات مختلفه
الانواع که یک موجود نامی بیش نیستند بعد از موت اعاده شده قدم
بمرصه موجودیت میگذارند که چه آنکه ماده آنها یکسره معدوم و
نا بود نمی شود مجدداً بعد از تلاشی صورت نباتیه را کسب کرده
اعاده می شوند بحدسی که اگر کسی سال آینده آنها را ببیند فرقی
بین آن ها و نباتات سال گذشته نمی گذارد این نظر
و تفکر مجال ریب و تردید برای انسان باقی نمی گذارد . که
انقادریکه میتواند نبات را بعد از فوت برای استفاده انسان اعاده دهد
هیچ استبعاد ندارد که انسانرا نیز برای اینکه بنتایج اعمال خود رسد
اعاده دهد . و معنی جمله «ان ذالک یحیی الموتی و انه علی کل شیء
قدیر» همین است که استبعاد شما انسانها از مفاد خود بواسطه نظر و
تأمل در مملکت نبات رفع میشود پس یقین بدانید که شما را نیز
عودت میدهد زیرا شما ها و نبات هر دو مخلوق یک خالق وایر

قدرت يك قادر هستيد حال كه اين را فهميديد پس بدانيد كه خالق شما قادر و توانا بر هر چيز است .

حواله وجداني قران

ما اگر بخواهيم اندكي دائره فكر خود را وسعت داده به تفصيل در مملكت نبات نظر افكنيم ميتوانيم يك التفات وجداني و توجه ذوقی بدون تكلف هيچ يك از استدلالات معهوده چنانچه قرآن فرموده معاد خود را قبل از موت در چنين عالم تصور کرده قيامت خود را پيش از مردن بواسطه نظر در قيامت نبات بعد از مردن و تأمل در مردنها و زنده شدنهاي ساير طبيعيات بچشم وجدان ديده تصديق معاد خود را بنمائيم .

ما بچشم خود مي بينيم كه در هر سال متجاوز از سيصد و پنجاه مرتبه روز روشن معدوم شده و در تاريخي شب كه بمنزله قبری است داخل مي شود ، اين روزبان خوش منظرى كه اين عالم زيباى ما را بنور جمال خود منور ساخته بلكه جمال و بهاء اين دنيا از بر كت روز روشن در عرشه كرسی نمايش عروس وار خود را بعامى نمايانند مانند طلاوس در مقابل چشم ما ميخرامد و با نهايت آرامى و نرمى از اين طرف دنيا با آنطرف سير ميكند و ابدأ در مخياة خود مانند ما غفلت زدگان موت و فنائى براى خود تصور نمى نمايند و با اين حال غفلت و غرور امراى زندگاني مي كند يك مرتبه بواسطه تاخت و تاراج قشون افريقائى شب آن حال پر بهاء آن منظره روح افزا آن صورت قشنگ زيباى عالم ملاحات بزرگي پيدا کرده تمام ذرات كويه كه از تابش آفتاب عالم تاب چون ماه تابان در كار درخشندگي بودند